

دلومی آوردهش هوش مرد و سوسه تا خفیه کرده اند ز کرد  
 کین چنین ز نرا چو آن شیخ دین دارد اندر خانه باره امشبین  
 صدرا با صند بناس از کجا با امام الناس ستاس از کجا  
 باز اولاحول مگر داتشین کما مض من بند و کفرت کین  
 من باشم با نصرهای سنی که بر آدفس من اشکلان و دین  
 باز نفسش حمد مر آورده زود زین نصرف در دلش چو کاه دود  
 که چه نسبت دلورا با جبرئیل که بود با او بصحبت هم مقیل  
 چون تو انداخت با در خلیل چون تو انداخت با ده زن لیل  
 اندرین بود او که شیخ نامدار زود پیش افتاد با شیر سوار  
 شیر نران به زمش امر کشید بر سر به زمش نشسته آن سعید  
 ناز بانش عارض بود از شرف مار را بگرفته چون نمجی مکف  
 نوبتین میدانکه هر شیخی که هست هم سوار میکند بر شیر مست  
 صد هزاران شیر ز برانشان پیش دیده غیبین به زمشان

سگ کسی خواند اورا طبل خور طبل و رایت هست ملک شهر بد  
 شرق و مغرب جلد نان خواه و بند آسمانها همه روه ماه و بند  
 حمد در انعام و در نوبت او زانکه لولا گشت بر توفیق او  
 کردش دلوز و مکلانی حکاک که نبود سراوینا میدی فلکب  
 هیبت و ماهر و درش هوار که نبود سراوینا میدی بچار  
 مبوبا خشک مابان و بند زرفها هم زرق خواران و بند  
 چون عاکا فرزند عفر نوح چه نوتنکی جفتان مقبول رج  
 باره پاره کرده مر این دم ترا که نبود مر نسبت تو زین سرا  
 نامشرف کشر من در قصاص دلمو مر آن نوح از نو خلاص  
 اینچنین کسناخی ناید زمن لبیک با خانه شهنشاه رض  
 ورنه اکنون که در من کردنی رود عاکن که سبک این موطنی  
 شیخ را مر حبت از هر سوسبی بعد از ان پرسان شود او از هر کسی  
 رفت ما به زمش که از کوه سار بس کفزش که قطب دیار  
 درها شیخ سوسو زمش رفت آن مریدی ذوالفقار اندیش نعت  
 دهر

Copyright © King Saud University